**استبداد و مشروطه**

**دانش، تقی**

در اصفهان بخانه صمصام السلطنه فرود آمدیم و میهمان او شدیم. مرحوم طرب پسر مرحوم همای مشهور بشیرازی و اصفهانی الاصل با من از سابق در موقع تذکره شعرا سابقه داشت مرا گفت می‏آیم که برای سهام الدوله (والی فارس)چون روز عید است قصیده‏ای بخوانم.گفتم بس دریغ است که آن عمر گرانمایه صرف کنی بیا و نخوان که حسن فروشی در شهر کوران است و بر بط نوازی در گوش کران.بپسندید بیامد و نخواند.بر سر سفره نشستیم.صمصام السلطنه گفت میرزای طرب آن شعر شما عجب شعری بود.طرب گفت ندانم چه شعر است.دمی دیگر باز همین سخن تکرار و آن بیچاره را بدین سخن از صرف غذا بازمیداشت.چندین بار تکرار داشت تا سفره برچیدند. پس مرا بگفت آقای دانش دانی که چه گفته.گفتم نشنیده‏ام.گفت شعرش اینست:

دانی که چه‏سان خوردند اندرگه خود غوطه

یک قوم ز استبداد یک قوم ز مشروطه